هیچیک از سخنان مردم، شایسته ی این نماز نیست؛ بلکه نماز، عبارت از تسبیح و تکبیر و قرائت قرآن است.

از معاویه بن حَکم سلمی رضی الله عنه روایت است که می گوید: همراه رسول الله صلی الله علیه وسلم نماز می خواندم که فردی از میان مردم عطسه زد. من "یرحمک الله" گفتم. پس همه ی مردم با تعجب به من نگاه کردند. پس گفتم: مادرم به عزایم بنشیند، چرا اینگونه به من نگاه می کنید!؟ آنگاه مردم شروع به زدن دست های شان بر روی ران های شان نمودند. هنگامی که متوجه شدم مرا به سکوت دعوت می کنند، سکوت نمودم. وقتی رسول الله صلی الله علیه وسلم سلام داد ـ پدر و مادرم فدایش باد؛ هیچ معلمی را قبل و بعد از او ندیدم که در آموزش دادن بهتر از ایشان باشد ـ به الله سوگند، نه سرم داد کشید، نه مرا کتک زد و نه بد و بیراه گفت؛ بلکه فرمود: «إِنَّ هَذِهِ الصَّلاَةَ لاَ يَصْلُحُ فِيهَا شَيْءٌ مِنْ كَلاَمِ النَّاسِ، إِنَّمَا هُوَ التَّسْبِيحُ وَالتَّكْبِيرُ وَقِرَاءَةُ الْقُرْآنِ»: «هیچیک از سخنان مردم، شایسته ی این نماز نیست؛ بلکه نماز، عبارت از تسبیح و تکبیر و قرائت قرآن است». یا چیزی شبیه این فرمود. گفتم: ای رسول خدا، من تازه جاهلیت را پشت سر گذاشتم و تازه مسلمانم؛ و الله اسلام را به ما عنایت نموده است. تعدادی از مردم ما نزد کاهنان (غیبگویان) می روند؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «فلا تَأْتِهِم»: «تو نزد کاهنان نرو». گفتم: تعدادی از ما فال می گیرند؟ فرمود: «ذَاكَ شَيْءٌ يَجِدُونَهُ فِي صُدُورِهِمْ فَلاَ يَصُدَّنَّهُمْ - قال ابن الصَّبَّاحِ: فلا يَصُدَّنَّكُم -»: «این وسوسه ای است که در دل های شان خطور می کند و نباید آنها را از تصمیم و کارِشان باز دارد». گفتم: بعضی از ما با خط کشیدن روی زمین، فال می گیرند؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «كَانَ نَبِيٌّ مِنَ الأَنْبِيَاءِ يَخُطُّ، فَمَنْ وَافَقَ خَطَّهُ فَذَاكَ»: «یکی از پیامبران با خط کشیدن، فال می گرفت. پس خط کشیدن هرکس با خط کشیدن آن پیامبر موافق باشد، خوب است (وگرنه جایز نیست و چون هیچکس نمی داند که خط کشیدن او موافق با خط کشیدن آن پیامبر است یا نه؛ لذا درباره ي حرمت خط کشیدن و فال گرفتن اتفاق نظر وجود دارد و این کار از ویژگی هاي همان پیامبر شمرده می شود)». می گوید: کنیزی داشتم که گوسفندانم را در اطراف کوه احد و جوانیه می چرانید. روزی متوجه شدم گرگ یکی از گوسفندان کنیز را برده است و از آنجایی که من انسان هستم و مانند سایر انسان ها خشمگین می شوم، یک سیلی به او زدم. پس از آن، نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدم. رسول الله صلی الله علیه وسلم آن را (گناه و اشتباه) بزرگی بحساب آورد. گفتم: یا رسول الله! او را آزاد نکنم؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «ائْتِنِي بها»: «او را نزد من بیاور». پس او را نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم بردم. رسول الله صلی الله علیه وسلم به او فرمود: «أَيْنَ الله؟»: «الله کجاست؟» کنیز گفت: «در آسمان است». رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسید: «من أنا؟»: «من کیستم؟» کنیز گفت: تو پیامبر الله هستی. آنگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم (خطاب به معاویه بن حکم) فرمود: «أَعْتِقْهَا، فَإِنها مُؤْمِنَةٌ»: «او را آزاد کن؛ زیرا او مؤمن است».

[صحیح است] [به روایت مسلم]

معاویة بن حکم سُلمی رضی الله عنه از جریانی گزارش می دهد که در یکی از نمازهای جماعتش همراه رسول الله صلی الله علیه وسلم برای او روی داد؛ ماجرا از این قرار است که معاویه صدای عطسه و سپس الحمدلله گفتن شخصی را شنید، درنتیجه در پاسخ به آن مرد "یرحمک الله" گفت. زیرا رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «إِذَا عَطَسَ أَحَدُكُمْ فَلْيَقُلِ: الْحَمْدُ لِلَّهِ، وَلْيَقُلْ لَهُ أَخُوهُ أَوْ صَاحِبُهُ: يَرْحَمُكَ اللَّهُ»: «وقتی یکی از شما عطسه کند، باید بگوید: "الحمد لله" (ستایش از آن خداست) و باید برادر و یا دوست او نیز در جوابش بگوید: "یرحمك الله" (الله بر تو رحم کند)». اما این صحابی بزرگوار نمی دانست مستحب بودن گفتن یرحمک الله به فردی که عطسه می زند و الحمدلله می گوید، مربوط به خارج از نماز است. معاویه می گوید: «همه ی مردم با تعجب به من نگاه کردند»؛ یعنی بدون اینکه چیزی بگویند با چشم های خود به او اشاره نمودند و با خشم به او نگاه کردند، اما معاویه باز هم دلیل این نگاه و این رفتار آنها را نمی دانست، در نتیجه آنها را اینگونه خطاب نمود که: «مادرم به عزایم

بنشیند، چرا اینگونه به من نگاه می کنید!؟» یعنی چرا با خشم و عصبانیت به من نگاه می کنید؟. "آنها با دست های خود به ران های شان زدند". یعنی: آنها با زدن دست ها بر ران های شان بر انکار خود تاکید نمودند. آنجا بود که منظورشان را فهمید و دانست که از او می خواهند سکوت کند و چیزی نگوید. و او نیز ساکت شد. می گوید: «هنگامی که متوجه شدم مرا به سکوت دعوت می نمایند، سکوت نمودم». یعنی: وقتی دانستم که آنان مرا به سکوت و سخن نگفتن امر می کنند، از نادانی و جهل خود نسبت به رفتاری که مرتکب شدم و غلو آنان در برخورد تندشان تعجب نمودم و تصمیم گرفتم با آنان مجادله نمایم، اما دستور آنان را اطاعت نموده و ساکت شدم، زیرا آنها از من آگاه تر بودند. و به مقتضای خشم خود عمل نکردم و دلیلش را نپرسیدم. "وقتی رسول الله صلی الله علیه وسلم نماز خواند" یعنی: وقتی از نماز فارغ شد. "پدر و مادرم فدایش باد" این عبارت قسم نیست، بلکه فدا نمودن پدر و مادر است. "هیچ معلمی را قبل و بعد از او ندیدم که در آموزش دادن بهتر از ایشان باشد" زیرا رسول الله صلی الله علیه وسلم نه از او خشمگین شد و نه سرش داد کشید و نه او را زد، بلکه حکم شرعی را به روشی بیان نمود که پذیرش آن قابل قبول و بهتر باشد. "به الله سوگند سرم داد نزد" و بخاطر اشتباه و مخالفتی که انجام داده بودم، مرا نزد. "و به من دشنام نداد" و با من درشتخویی نکرد، بلکه به نرمی حکم شرعی را برای من بیان نموده و فرمود: "هیچیک از سخنان مردم، شایسته ی این نماز نیست؛ بلکه نماز، عبارت از تسبیح و تکبیر و قرائت قرآن است»؛ یعنی: سخنانی که میان مردم رد و بدل می شود شایسته نماز نیست؛ اگر چه در ابتدای اسلام این کار ایرادی نداشت، اما بعدا منسوخ شد. بلکه چیزی که در نماز است عبارت است از: سبحان الله، الله اکبر و تلاوت قرآن. "گفتم: یا رسول الله، من تازه جاهلیت را پشت سر گذاشتم و تازه مسلمانم»؛ یعنی: نزدیک به دوران جاهلیت هستم. و جاهلیت به دوران پیش از ورود شریعت گفته می شد، زیرا نادانی ها و بزهکاری های زیادی از مردم سر می زد. "و الله اسلام را آورد"؛ یعنی: از کفر به اسلام منتقل شدم و بسیاری از احکام دین را نمی دانم. "در میان ما مردمانی هستند که نزد کاهنان می روند" یعنی در میان یاران و دوستانش کسانی هستند که نزد کاهنان می روند و در مورد امور غیبی که در آینده روی می دهد از آنان سؤال می کنند. "فرمود: نزد آنها مرو" رسول الله صلی الله علیه وسلم از رفتن نزد کاهنان نهی فرمود، چون آنها از امور غیبی سخن می گویند که ممکن است برخی از آنها درست درآید؛ و به همین سبب ترس به فتنه افتادن انسان وجود دارد، زیرا آنها بسیاری از امور شریعت را برای مردم وارونه جلوه می دهند. و در احادیث صحیح متعددی از رفتن نزد کاهنان و تصدیق اقوال آنان و پذیرش مژدگانی های آنان نهی شده است. "وی گفت: «ومِنَّا رجَال يَتَطَيَّرُونَ»: تعدادی از ما فال می گیرند؟" «تطیر» عبارت است از فال بد زدن با دیدن یا شنیدن چیزی یا نسبت به زمان و یا مکانی. این کار نزد عرب ها معروف بود. تا جایی که اگر یکی از آنها قصد انجام کار خیری داشت و پرنده ای را می دید که به سمت چپ یا راست می رود، بنا بر آنچه معتقد بودند، این قصد و اراده را به تاخیر می انداخت. برخی از آنان نیز وقتی صدایی را می شنید و یا شخصی را می دید، فال بد می زد. برخی از آنها ازدواج در ماه شوال را بدشگون می دانستند و برخی روز چهارشنبه، یا ماه صفر را بدشگون می دانستند؛ و شریعت همه اینها را باطل اعلان نمود، زیرا این کارها بر عقل، اندیشه و منش انسان لطمه می زند و انسان نباید به هیچیک از این امور اهمیتی دهد و توکل بر الله همین است. "فرمود: این وسوسه ای است که در دل های شان خطور می کند و نباید آنها را از تصمیم و کارِشان باز دارد». فال بد زدن چیزی است که ناخواسته در درون خود احساس می کنند و در این رابطه آنها را سرزنشی نیست، زیرا اکتسابی نیست، پس در رابطه با آن تکلیفی ندارند؛ اما این مسئله نباید در کارهای شان ممانعت ایجاد کند؛ این همان چیزی است که بر آن قادر هستند و اکتسابی است و در بر دارنده تکلیف است. پس رسول الله صلی الله علیه وسلم آنها را از عمل به فال بد و انجام ندادن کارهای خود به خاطر آن نهی فرمود و احادیث متعددی در نهی از بدفالی وارد شده است. آنچه در اینجا از بدفالی مد نظر است، عمل به آن است نه مجرد وسوسه ای که انسان در درون خود احساس می کند، اما به مقتضای آن عمل نمی کند. "می گوید: گفتم: بعضی از ما با خط کشیدن روی زمین، همواره فال می گیرند؟». خط گرفتن نزد عرب از این قرار است که مرد فالگیری در مقابل خود یک پسر بچه را می نشاند و به او می گوید خط های متعددی را روی شن بکشد، سپس به او دستور می دهد که آن خط ها را دو تا دو تا پاک کند، سپس به آخرین خطوط می نگرد، اگر زوج باشد، دلیل رستگاری و موفقیت و پیروزی است، اما چنانچه فرد باشد، دلیل ناکامی و عدم موفقیت است. "رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: یکی از پیامبران با خط کشیدن، فال می گرفت"؛ یعنی خط هایی چون خط های رمالی می کشید و با هوشی که داشت مسائل را در می یافت. گفته شده که این پیامبر ادریس یا دانیال علیهما السلام بوده است. "پس خط کشیدن هرکس با خط کشیدن آن پیامبر موافق باشد، خوب است" یعنی: هرکس خطش موافق آن پیامبر درآید، می تواند چنین کند و این کار برای او مباح است، اما هیچ راهی برای کسب علم یقینی بر این موافقت وجود ندارد؛ پس انجام چنین کاری مباح نیست، یعنی حرام است؛ زیرا تنها با وجود داشتن یقین به موافقت این خط ها با خط آن پیامبر می توان آن را مباح دانست، اما چنین

یقینی نزد ما وجود ندارد. ممکن است: چنین چیزی در شرع ما نسخ شده باشد و ممکن است مباح بودن خط با توجه به نبوت آن پیامبر بوده باشد و پس از آن قطع شده و ما نیز از آن کار نهی شده ایم. بنابراین حدیث مذکور بر تحریم عمل کردن به علم خط دلالت دارد، نه بر جواز آن؛ همچنان که بر بطلان روش مردم در علم رمل و رمالی و فاسد بودن آن دلالت دارد؛ زیرا مطابق بودن خط آنها با خط آن پیامبر، علم و آگاهی به آن را می طلبد و علم از دو طریق به دست می آید: اول: نص صریح و صحیح در بیان کیفیت این علم. دوم: نقل متواتر از زمان آن پیامبر تا زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم؛ و هر دوی اینها منتفی است. لازم به ذکر است که پیامبران مدعی علم غیب نبودند و به مردم نمی گفتند که از غیب خبر دارند و اخبار غیبی که به مردم می گفتند، وحی پروردگار بود و آن را به خود نسبت نمی دادند؛ چنانکه الله متعال می فرماید: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلاَّ مَنِ ارْتَضَى مِن رَّسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا» [الجن 26، 27] «[الله] دانای غیب است و هیچکس را بر [اسرارِ] غیبِ خود آگاه نمی سازد؛ مگر رسولانی که آنان را پسندیده [و برگزیده] است؛ که بی گمان، از پیش روی او و پشت سرش نگهبانی [از ملائکه برای محافظت از وی] می گمارد». زیرا علم غیب به الله اختصاص دارد و هرکس مدعی علم غیب شود، در واقع مدعی برخی از ویژگی های ربوبیت است و این کاری است که بزرگان این صنعت انجام می دهند و اینگونه دروغ این افراد مبنی بر این ادعا که این پیامبر معلم آنها بوده، مشخص می شود. "می گوید: من کنیزی داشتم که گوسفندانم را در اطراف کوه احد و جوانیه می چرانید". یعنی: کنیزی داشت که گوسفندانش را در نزدیکی کوه احد می چرانید. "روزی متوجه شدم که گرگ یکی از گوسفندان کنیز را برده است" با اینکه گوسفند مال او می باشد اما می گوید: «گوسفندان کنیز» و مالکیت گوسفند را به آن کنیز نسبت می دهد، زیرا آن کنیز مسؤول نگه داری و چراندنش بود. "و از آنجایی که من انسان هستم و مانند سایر انسان ها خشمگین می شوم" یعنی: به این دلیل که گرگ یکی از گوسفندان را خورد، از کنیز خشمگین شدم و می خواستم محکم او را بزنم؛ زیرا معمولا خشم به چنین رفتاری می انجامد. "پس یک سیلی به او زدم". یعنی تنها به زدن یک سیلی به آن کنیز اکتفا نمودم. "پس از آن، نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدم. رسول الله صلی الله علیه وسلم آن را (گناه و اشتباه) بزرگی بحساب آورد". پس از سیلی زدن به کنیز نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم رفته و ماجرا را برای ایشان تعریف می کند که رسول الله صلی الله علیه وسلم این رفتارش را اشتباه و گناه بزرگی قلمداد می کند. وقتی معاویه بن حکم سلمی می بیند که رسول الله صلی الله علیه وسلم از این رفتار بسیار متاثر شده است، می گوید: "گفتم: یا رسول الله، او را آزاد نکنم؟" یعنی نظرتان چیست که بخاطر این ضربه، او را از بردگی آزاد کنم؟ و رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید: "او را نزد من بیاور". و او را نزد ایشان می برد. رسول الله صلی الله علیه وسلم به کنیز می گوید: "الله کجاست؟" یعنی: معبود بر حقی که دارای صفات کمال است کجاست؟ و در روایتی آمده که فرمود: «پروردگارت کجاست؟» رسول الله صلی الله علیه وسلم با این سؤال قصد داشت اطمینان یابد که آن زن موحد است. پس سؤالی از او پرسید که پاسخش، مقصود رسول الله صلی الله علیه وسلم را محقق می گرداند؛ زیرا نشانه موحدین و یکتاپرستان، اعتقادشان به این مهم است که الله در آسمان است. آن زن گفت: "در آسمان"؛ معنی "في السماء" علو است و اینکه الله متعال بالاتر از هر چیزی است و بالای عرش خویش می باشد که سقف مخلوقات است. در ادامه فرمود: "من کیستم؟" گفت: تو رسول الله هستی. فرمود: "او را آزاد کن که مؤمن است". وقتی به علو الله متعال و رسالت رسول الله صلی الله علیه وسلم شهادت داد، فرمان داد که آزادش نماید، زیرا این دلالت بر ایمان و اعتقاد و باور درست و صحیحش داشت.

http://www.sunnah.global/hadeeth/fa/show/10650